

## به نام خداوند جان آفرین

### حکیم سخن در زبان آفرین

به مناسبت ۲۱ آذر سالروز درگذشت حجت‌الحق شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری دوم.

آقا جان<sup>۱</sup> عید غدیر و عید نوروز هر دو را به جلوس مقید بود و اغلب برای پذیرایی از چای و شیرینی برنجی استفاده می‌کرد.

روز شنبه ۲۰ آذرماه ۱۳۵۵ ش برابر با ۱۹ ذی‌الحجه ۱۳۹۶ ق و ۱۱ دسامبر ۱۹۷۶ م، دو ساعت از غروب گذشته بود. مرحوم آقا شیخ حسن شاکری مقدم نیشابوری که از بستگان و چندسالی هم شاگرد پدرم بوده در منزل ما بود، در همان اتاق ۳×۴ نشیمن که استاد در اواخر عمر تدریسش نیز در آنجا انجام می‌گرفت. مشغول صحبت بودند، نیم نشست، و بنده نان برنجی به ایشان می‌دادم غافل از اینکه از حالت عادی خارج شده‌اند. احساس کردم خوب نمی‌خورند مرحومه مادرم را که در اتاق دیگر بود صدا کردم تا وارد شد و پدرم را دید فریاد کشید و گفت: «به حالت است، مگر نمی‌بینید، زود رو به قبله‌اش کنید.» پدر را رو به قبله کردیم، در یک آن نیم‌خیز شد و فرمود: «این هم دنیا و مافیهای آن، لاحول و لا قوت الا بالله العلی العظیم، یا علی». تعظیمی کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

منزل استاد در شهر مشهد، محله عیدگاه، کوچه حمام هادی خان، پلاک ۱۴۲ یا کاشی ۹۷، خیابان تهران یا امام رضای فعلی قرار داشت. ۲۰۰ متر بود، هفت پله از سطح کوچه پایین‌تر با دو ممر یکی از حیاط و دیگری از اتاقها. یک اتاق ۲×۲ و یک اتاق ۴×۶ و یک اتاق ۳×۴ که نشیمن بود و ایوان با اتاقی ۳×۳ که کتابخانه بود با ۸ طاق یا رف پر از کتاب حدوداً ۲۵۰۰ جلد خطی و غالباً چاپی. حدود ۱۰۰ متر اتاقها با راهرو و مطبخ و ایوان و ۱۰۰ متر هم حیاط بود. ما به دری که به اتاق‌ها باز می‌شد در بالا می‌گفتیم و درسالهایی که پای پدر

---

۱: ما در منزل به پدرم آقا جان می‌گفتم.

شکسته بود و در منزل تدریس می نمودند (۵۰ به بعد) طلبه ها از دربالا وارد می شدند.

منزل حجت الاسلام حاج سید محمود (سید عسکری) علوی نجفی که از شاگردان و مریدان پدرم بود و در طول سالیان حتی پس از وفات والد نیز راهنما و کمک کار ما، در کوچه‌ی اعتماد واقع بود که ده دقیقه تا منزل ما فاصله داشت. به منزل ایشان رفته و خبر فوت را دادیم، سریعاً آمده، مویه کنان به کارگردانی امور پرداخت. آقای دکتر سید محمود علوی که او نیز از شاگردان پدرم بود گواهی فوت را بر اثر ازدیاد اوره صادر نمود.

جنازه، شب، در منزل و همان اتاق نشیمن باقی ماند و بنده نیز در همان اتاق خوابیدم.

کارها را شاگردانِ مرید برنامه‌ریزی و انجام دادند. قرار شد جنازه در منزل شسته شود. صبح زود یکشنبه ۲۱ آذرماه شاگردان به منزل آمدند، با چراغ پریموس آب گرم کردند و چون در تمام منزل فقط یک شیر آب وجود داشت، جسد استاد را در کنار حوض آب بر روی نیمکتی توسط اعظم شاگردان و پسرخاله ایشان مرحوم محمد تقی خسروی شستند. آیات عظام استاد حجت هاشمی، فقیه سبزواری، و علوی نجفی و ... .

حسینیه ابوالفضلیها در ابتدای کوچه کربلا، در خیابان تهران (امام رضا(ع)) واقع است و قرار شد پس از تغسیل جنازه به آنجا منتقل و تا حرم مطهر تشییع شود و چنین شد. تابوت در عِماری گذاشته شد. موج جمعیت گسترده بود، از کوچه کربلا تا حرم مملو از طبقات مختلف مردم بود و آن روز مصادف با روز سانِ ارتش شاه هم شده بود. علمای اعلام و اساتید دانشگاهی و طلاب علوم اکثراً در پیشاپیش جنازه و سایرین در پی آن می‌رفتند. صحن مطهر هنگام خطبه خوانی پر از انسانهایی بود که کم و بیش به علم ارادت داشتند و به عالمان علاقه‌مند بودند.

دو ساعت طول کشید تا جنازه به خاک سپرده شد زیرا وصیت استاد این بود که اگر ایشان را در کنار مرقد شیخ بهائی که از سال ۱۳۴۱ ش تا هنگام شکستگی پا و خانه نشینی مدرّسشان بود دفن نکنند، باید در کوهسنگی در کنار دو استادشان آقا بزرگ حکیم شهیدی و آقا شیخ حسن بُرسی به خاک سپرده شوند.

گروهی از شاگردان ادیب دوم کسانی بودند که در دستگاه حاکمه نفوذ داشته و شاید می‌خواستند خدمتی کنند. لذا از مسئولین آستان قدس مجوز دفن ایشان را در صحن عتیق گرفتند و هرچند مریدان و سایر شاگردان تلاش کردند که به وصیت استاد رفتار شود، نتوانستند، لاجرم برای جلوگیری از تشّت و سردرگم نماندن جنازه به دفن شدن جسد پدرم در ایوان آخرین غرفه‌ی جنوب غربی صحن کهنه یا عتیق (انقلاب) رضایت دادند و فعلاً مدفن ایشان زیر پاهای گروهی از مردم است.

این زمان زیر قدم‌ها شده‌ایم      مطرح سمّ غنم‌ها شده‌ایم  
ما که افتاده در این رهگذریم      هان ادیبیم، امیر هنریم

ادیب نیشابوری دوم انسان آزاده‌ای که فقط به علم وابسته بود به خاک سپرده شد. نخستین مجلس با توزیع اعلامیه‌ای با زیرنویس مسجد گوهرشاد برگزار شد از طرف همان اقویا و برای منبر هم شیخ محمدرضای نوغانی که خطیبی توانا و به ظنّ اکثر مردم همگام با ساواک بود برگزیده شد، البته او هم از شاگردان پدرم بود، این جملات از منبرش که خطاب به عده‌ای از طلبه‌های معین بود هنوز در گوشم هست: «چه شده حالا ادیب شناس شده‌اید شما تا حالا کجا بودید .....». مریدان و شاگردان ویژه با اکراه قدم به مسجد جامع گذاشتند و مراسم مردمی از دوشنبه آغاز و تا هفتم پیوسته ادامه داشت.

بدین سان انسانی که علم توتمش بود و بیشتر از ۶۰ سال ابناء وطن را بنده وار همچون استادش میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری اول پرورش داد به سرزمین خاموشان قدم نهاد.

هر دو پروردند ابناء وطن را بنده‌وار      هر دو بگرفتند رزق خویش از حیّ قدیر  
هر دو مهد ملت و دین را به جهد آراستند      هر دو خیل خفته را بیدار کردند و هژیر  
هر دو بی‌منت به سر بردند در خدمت درست      هر دو آوردند نیکو نکته‌های دلپذیر  
قد به پیش خلق بهر جیفه ننمودند خم      چهره بهر سیم و زر هرگز نکردندی زیر  
از در انصاف اگر آرند مردم گفتگوی      حلقه در گوشند نزد هر دو تن برنا و پیر

در جریان وفات پدرم دو واقعه هنوز در نظرم هست:

۱- بحث دو گروه از اساتیدی که در زمره شاگردان ادیب نیشابوری بودند مبنی بر اینکه او را حجت الحق بنامند یا حجت الاسلام که هیچ کدام سخن دیگری را نپذیرفت زیرا استاد هردو بود این دو در معنی یک است و در عُرف تبدیل به تشخّص درجه صنفی شده بویژه از قاجاریه تا کنون.

۲- خانمی سیّده که پرسش‌کنان خودش را به مرحومه مادرم رسانده و خواسته بود بداند کسی که از دنیا رفته چه ویژگی داشته و چون والده جویای علت شده بود او اظهار نمود که دیشب خواب دیده امام هشتم (ع) میهمان دارند و به مناسبت ورود او حرم را آذین بسته اند و نقل و شیرینی میدهند و او برای تفحّص و درک تعبیر خوابش آمده است.

احمد ادیب نیشابوری